

میزگرد تدبیر درباره: گره‌های ناگشوده صنعت ایران

بخش اول



شرکت کنندگان در میزگرد

- خانم دکتر فیروزه خلعتبری - دکترای اقتصاد از انگلستان - کارشناس مالی
- آقای دکتر رحیم رحیمزاده اسکویی - دکترای اقتصاد اجتماعی از آلمان - کارشناس مشاور سازمان مدیریت صنعتی و استاد دانشگاه
- آقای مرتضی بهشتی فوق لیسانس اقتصاد و کارشناس مسایل اقتصادی
- آقای دکتر حسین عظیمی - دکترای اقتصاد توسعه از انگلستان و استاد دانشگاه
- آقای بایزید مردوخ - فوق لیسانس اقتصاد و کارشناس مسایل صنعتی

مشکلات و چگونگی ایجاد آنها به بحث و گفتگوی کارشناسان شرکت کننده بپردازد. آنچه در پی می آید چگونگی از این گفتگوی سه ساعته است که طی آن آقای اسکویی نگرشی بر اقتصاد ایران و اثر آن روی صنعت داشت، خانم خلعتبری به بحث در زمینه مسایل مالی در صنعت ایران و سیاست‌های مالی پرداخت، آقای بهشتی تأثیر قوانین در صنعت را برشماره آقای مردوخ ساختار تولید صنعتی را به بحث نهاد آقای عظیمی نیز صنعت و اقتصاد ایران را از دیدگاه تئوریک مطرح ساخت. امید است این میزگرد بتواند آغازی برای یک بحث جدی و فزاینده در این زمینه باشد که حاصل آن به رفیع نایب‌سماعیها و ایجاد شرایط مناسب برای جهش صنعتی بیانجامد.

تدبیر»

اشاره:
مشکلات امروز صنعت ایران چیست؟ شاید نخستین مطلبی که برای پاسخ به ذهن می آید این باشد که کدام صنعت؟ صنایع کوچک که جنبه کارگاهی دارند؟ صنایع دستی، صنایع روستایی، صنایع سبک یا صنایع سنگین و اصولاً آیا طرح این پرسش کلی امکان دارد به پاسخی درست، کامل و همه جانبه بیانجامد؟ بعید است که هیچ کارشناسی به این پرسش پاسخ مثبت دهد. بنابراین برای رسیدن به پاسخی مناسب و درست نیاز به مشکلات را دستمندی کرد و اصل مشترک جهانی را که در همه صنایع است، بدست آورد و توضیح داد تا بتوان به نتیجه رسید. در این آسایش در این میزگرد تلاش شده است تا با دستمندی عمده‌ترین مسایل و مشکلات فعلی صنعت که بخش عمده‌ای از صنایع ما با آنها دست‌به‌گش می‌باشد، این

می‌کند که ایران برای صنعتی شدن باید جذب بازار بین‌المللی سرمایه‌داری شود و برای جذب به بازار بین‌المللی سرمایه‌داری هم دو سیاست پیشنهاد می‌شود که گاهی به صورت مجرد و در ایران به صورت مکمل باید پیاده شود: سیاست جانشینی واردات (IMPORT SUBSTITU-

اسکویی: در مباحث مربوط به توسعه صنعتی ایران ما معمولاً به دو استراتژی برخورد می‌کنیم که من اسامی خارجی آنها را می‌گویم و بعد توضیح می‌دهم. یکی استراتژی ASSOCIATION و دیگری استراتژی DESOCIATION است. استراتژی اول پیشنهاد



(EXPORT TION) و سیاست توسعه صادرات (EXPORT PROMOTION) در صورتی که استراتژی DESOCIATION پیشنهاد می‌کند که ایران برای صنعتی شدن باید با مناسبات ASYMMETRY یا نامتجانس بازار بین‌المللی سرمایه‌داری قطع رابطه کند. برای قطع رابطه با این بازار و یا به عبارتی دیگر، نفسی تقسیم کار بین‌المللی و خودداری از مشارکت در مناسبات وابستگی، سیاستی را که بین اجزای آن یک رابطه ارگانیک وجود دارد، به این شرح پیشنهاد می‌کند:

۱- استفاده از منابع موجود محلی و تکیه بر آن
 ۲- بسط تکنولوژی‌های موجود و کشف تکنولوژی‌های درونزا
 ۳- تولید صنعتی کالاها مصرفی به صورت انبوه (به خاطر اینکه نمی‌خواهد مردم گرسنگی بکشند).

۴- ساخت صنایع برای تولید وسائل تولیدی برنامه ۵ ساله اول کشور ۱۳۶۸-۱۳۷۲ استراتژی ASSOCIATION با دو سیاست جاننشینی واردات و توسعه صادرات را برای صنعتی کردن ایران برگزیده است و روی آن کار می‌شود.

حال پیش از ادامه توضیحاتم از سرکار خانم دکتر خلعتبری می‌خواهم که باتوجه به اهمیت مسائل ارزی در این زمین‌هایی که عرض کردم سیاست‌های ارزی کشور را تشریح کنند تاروشن شود که این سیاست‌ها چه تأثیری در این دو استراتژی می‌تواند داشته باشد.

خلعتبری: برای پاسخ من می‌خواهم کمی به عقب‌تر برگردم و موضوع را این طور توضیح دهم که در واقع ارز یک منبع مالی برای صنعت است، مثل همه بخش‌های دیگر اقتصاد. و وقتی از این دید صحبت می‌کنیم چه در سیاست جذب شدن در بازارهای بین‌المللی، چه در سیاستی که می‌خواهد بر اقتصاد خود تکیه کند، شما نیاز دارید پولی داشته باشید که دنیا قبولش دارد. البته در موردی که اقتصاد می‌خواهد برخورد تکیه کند، دست کم برای کوتاه مدت شما مسائل ارزی را دارید. منتها مسئله‌ای که باید قبل از مسائل ارزی دیده شود، این است که آیا ما اصلاً مسئله مالی داریم یا نه؟ «مالی» که می‌گویم به صورت عام است، یعنی نقدینگی در صنعت ما مطابق تولید ما می‌چرخد یا نه؟ و از طرف دیگر، اگر مسائل مالی داریم از کجا باید آن را تأمین کنیم؟ ارز فقط به آن قسمتی مربوط می‌شود که ما باخارج ارتباط پیدا می‌کنیم، آن هم به صورت‌های خیلی نامشخص. در مورد مشکل مالی داشتن مسلماً می‌توان با همه آمار و ارقام نشان داد که صنعت ما مشکل مالی دارد، چه از نظر نقدینگی و چه از نظر ورود منابع به آن. اگر شما

*** اسکویی: در مباحث مربوط به توسعه صنعتی معمولاً سه دو استراتژی برخورد می‌کنیم.**

استراتژی اول پیشنهاد می‌کند که ایران برای صنعتی شدن باید جذب بازارهای بین‌المللی سرمایه‌داری شود و استراتژی دوم پیشنهاد می‌کند که برای صنعتی شدن باید با مناسبات نامتجانس بازار بین‌المللی سرمایه‌داری قطع رابطه کرد.

است آن وقت ارز باید به شکل دیگری توزیع شود. بهر حال سیاست کلی این است که بیایم ارز را به صاحب صنعت بدهیم، بدون توجه به این نکته خیلی مهم که این ارزی که ما داریم می‌دهیم اول: از کجا دارد می‌آید و دوم اینکه آیا می‌توانیم جایش بگذاریم و یا پس بدهیم یا نه؟ هیچکدام از این دو نکته در سیاست جدید دولت در نظر گرفته نشده است. نرخ ارز البته موضوعی فرعی است که بعداً می‌توان در باره‌اش صحبت کرد.

مردوخی: دکتر اسکویی اشاره‌ای داشتند به دو نوع استراتژی و من ترجیح می‌دهم در این مورد حرف بزنم. استراتژی پیوندزدایی از بازار جهانی به عنوان یک استراتژی ممکن مطرح شد و فرمودند که استراتژی توسعه صنعتی دوتا است یکی ASSOACTION (ادغام در بازار جهانی) و یکی DESOCIATION (پیوندزدایی از بازار جهانی) وقتی این دو در کنار هم مطرح می‌شود به نظر می‌رسد که گوئی هر دو در شمار استراتژی‌های ممکن هستند و من می‌خواهم روی استراتژی دوم انگشت بگذارم و بگویم به دلایلی که خواهم گفت این استراتژی دوم ممکن نیست. البته به آن معنا نیست که بگوئیم استراتژی اول را به صورت ادغام در بیست و کامل و با پذیرفتن همه مسائلی که بازار جهانی بر اقتصاد ما صادر و تحمیل می‌کند، قبول کنیم.

پیوندزدایی از بازار جهانی برای یک کشور با اقتصاد نفتی که ناگزیر است درآمد ارزی‌اش را از همان بازار جهانی تهیه کند، با کشورهای که می‌توانند دیواری دور خودشان بکشند و بدون چشم‌داشت

سیر سرمایه‌گذاری در صنعت را نگاه کنید می‌بینید که از ۱۳۶۰ تا به حال سیر نزولی داشته است. و با رقم‌هایی که وجود دارد، در سال ۶۸ سرمایه‌گذاری بر روی ماشین‌آلات نسبت به محصول ناخالص ملی ما کمتر از ۱/۵ درصد بوده است. در واقع وقتی به رقم ثابت نگاه می‌کنید، یعنی تقریباً اصلاً سرمایه‌گذاری نمی‌کنید. یعنی همه چیز دارد مستهلک می‌شود. متأسفانه یک بینش عمومی پیدا شده که ما تصور می‌کنیم تمام مسئله ما نبودن ارز است. واقعاً این طور نیست برای اینکه اگر مسئله نبودن ارز باشد، با مراجعه به خارج، چه به صورت سرمایه‌گذاری، چه بصورت مشارکت یا حتی وام‌گیری مستقیم می‌توانید مسئله ارز را تأمین کنید. مسئله‌ای که صنعت ما دارد همپا نشدن تولید با نیازهای اقتصاد و توسعه است، و گرنه ما واقعاً مسئله ارزی نداریم. دولت هم که هرگز ندیده که مسئله واقعی صنعت ما چیست، روی سیاست‌های خاص ارزی تأکید کرده است. نگاهی به این چند سال نشان می‌دهد که ما تا به حال دو نوع سیاست داشته‌ایم.

یکی تا آبان ۱۳۶۸ است که تقریباً همیشه نرخ ارز را ثابت گرفتیم، ولی واقعیت این است که هیچ کار دیگری هم در کنار ثابت بودن نرخ ارز نکردیم. یکی از ۶۸ به بعد است که یک دفعه تصور بر این شده که ارز را باید در اختیار همه به قیمت گران بگذاریم و در واقع به این نکته توجه نکردیم که صاحب صنعت ما با ارز گران چه می‌خواهد بکند؟

در واقع وقتی ما صحبت از منابع می‌کنیم و می‌گوئیم کمبود منابع

از بازار جهانی ولو اینکه ترجیح داده باشند از لحاظ تکنولوژی یک توسعه پیدا نکنند، بسیار متفاوت است. ما به لحاظ اینکه یک کشور صادرکننده نفت هستیم، آن گزینه دوم را نداریم و در نتیجه مساله این خواهد بود که ارتباط با بازار جهانی (دوست ندارم از کلمه ادغام استفاده کنم) چگونه ارتباطی باید باشد. این ارتباط باید آگاهانه و مطابق منافع و مصالح اقتصادی کشور و مردم ما باشد که بتوان از آن به عنوان یک استراتژی ممکن صحبت کرد.

در این صورت است که گزینه‌هایی که تحت عنوان استراتژی جایگزینی واردات و توسعه صادرات در برنامه ۵ ساله انتخاب شده نیز مطرح می‌شود. تا کنون از گزینه‌های نامطلوب به طور آگاهانه استفاده نکرده‌ایم و لاقلاً در مورد بخش صنعت یک ربع قرن اخیر ادغام در بازار جهانی را بدون آگاهی پذیرفتیم. اما بر می‌گردیم به

بیش از ۹۰٪ به جایگزینی واردات رسیدیم. در زمینه جایگزینی کالاهای واسطه‌ای که آنهم موج دوم این استراتژی است حرکت سالهاست شروع شده اما هنوز ثمراتش کاملاً عاید نشده و همین موضوع یکی از دلایل وابستگی شدید صنعت ما به ارزش است و موضوع دیگر هم وضعیت صنایع سرمایه‌ای کشور است که کارهایی که کرده‌ایم هنوز به ثمر نرسیده است.

بنابراین ما ناگزیر با یک دوره انتقالی وابستگی شدید بخش صنعت به واردات از خارج روبرو هستیم و این دوره در هر شرایطی که پیش آید، یک دوره بحران‌ساز است. یعنی اگر ما هشت سال جنگ و محاصره اقتصادی هم نمی‌داشتیم، نوسانات شدید بازار نفت هم نبود و به طور کلی اگر وضع ما در مجموعه اقتصاد جهانی هم چنین از نظر داخلی یک وضع اقتصادی ملایم و بدون

۳۳/۷ میلیارد دلار برای بخش صنعت در نظر گرفته شده که هزینه ارزی هم سرمایه‌گذاری هم بهره‌برداری است و قرار است به مصرف برسد، در واقع هر سال ۶/۵ میلیارد دلار که متوسط سالانه است. در حالی که بخش صنعت ما با همین ظرفیت فعلی‌اش، اگر بخواهد یک نرخ بهره‌برداری معقول از ظرفیت‌هایش داشته باشد به بیش از ۶/۵ میلیارد دلار فقط برای بهره‌برداری احتیاج دارد. و برای سرمایه‌گذاری و ورود ماشین‌آلات و تکنولوژی جدید قطعاً به ارقام درشتی احتیاج خواهد داشت، با توجه به این...

ما در طول ۱۰ سال گذشته در مقابل هر ۱۰ ریال سرمایه‌گذاری که در بخش صنعت انجام داده‌ایم ۱۵ ریال استهلاک صنعتی داشته‌ایم. خوب این نشان می‌دهد که ما در بخش صنعت کاری نکرده‌ایم که حالا منتظر ثمراتش باشیم.

*** بهشتی: با توجه به نقشی که در توسعه مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی قائلیم، یک وظیفه اساسی این است که به روشن کردن موضوع مالکیت و تعیین حدود و ثغور آن بپردازیم.**

*** مردوخ: ما ناگزیر با یک دوره انتقالی وابستگی شدید بخش صنعت به واردات از خارج روبرو هستیم و این دوره در هر شرایطی که پیش آید، یک دوره بحران‌ساز است.**



استراتژی توسعه برنامه ۵ ساله که به بقیه مسائلی که خواهم گفت مربوط است.

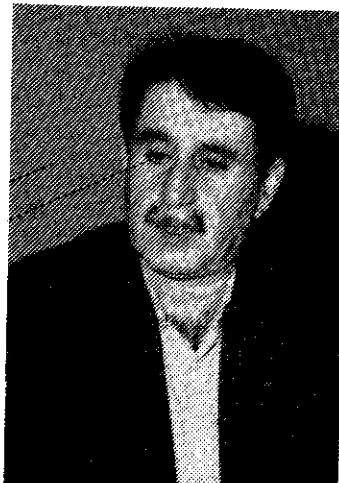
در این برنامه برای توسعه صنعتی کشور، استراتژی دوگانه جایگزینی واردات و توسعه صادرات انتخاب شده است. البته جایگزینی واردات یک سیاست جدید نیست و سابقه‌ای ۳۰ ساله دارد و در برخی زمینه‌های کالاهای مصرفی

بخش صنعت بخشی است که قانون‌مندی‌های خاص خودش را دارد و برای اینکه زیست‌مند باشد، باید از همه امکاناتی که این قانون‌مندی ایجاد می‌کند، برخوردار باشد. از جمله اینکه هم با منابع انسانی سطح بالا و مناسب و هم با منابع مالی و فیزیکی مورد نیازش تغذیه شود.

نوسان‌های شدید بود، بازار هم این مرحله از صنعتی شدن ما توأم با بحران بود و می‌بایست برای این دوره تدابیر استثنائی طراحی کرد، که البته هر تدبیری که شما طراحی می‌کردید ناگزیر مقدار زیادی انتقاد به دنبال می‌آورد که چرا این همه ارز باید به بخش صنعت داده شود. شما می‌دانید که در برنامه ۵ ساله توسعه

عملکرد بخش صنعت

واحد	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷
ارزش افزوده صنعت	۴۶۳/۸	۴۹۱/۶	۴۸۰/۸	۳۷۱/۷	۳۵۰/۳	۳۱۸/۵
تولید ناخالص داخلی	۳۴۱۷/۸	۳۴۲۱/۳	۳۳۷۶/۰	۳۰۸۶/۲	۳۰۰۲/۰	۲۹۶۱/۰
سه‌م صنعت در تولید ناخالص داخلی	۱۳/۶	۱۴/۴	۱۴/۲	۱۲/۰	۱۱/۷	۱۰/۷
درآمدهای ارزی کشور	۲۴/۸	۱۸/۱	۱۵/۲	۸/۲	۱۲/۸	۱۰/۵
بهره‌وری تولید صنعتی	۱/۵۷	۱/۶۱	۱/۵۸	۱/۴۱	۱/۴۲	۱/۴۲
سه‌م صادرات صنعتی در صادرات غیرنفتی	۷/۳	۷/۶	۱۳/۷	۱۶/۵	۹/۸	۱۰/۰



*** مردوخی: پیوندزدایی از بازار جهانی برای کشوری با اقتصاد نفتی که ناگزیر است درآمد ارزی‌اش را از همان بازار جهانی تهیه کند، امکان‌پذیر نیست. در نتیجه مسئله این است که ارتباط با بازار جهانی چگونه ارتباطی باید باشد.**

موارد نمی‌شوم زیرا آن سیاست‌ها بکلی دگرگون شده است. اما نباید ناگفته گذاشت که از بدو انقلاب تاکنون ما دچار عوارض مختلفی هستیم که اثرات آن در قوانین و مقررات نیز دیده می‌شود.

من بحث را از اصل ۴۴ قانون اساسی شروع می‌کنم، این اصل اقتصاد ایران را بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی گذارده است که بخش خصوصی را به عنوان مکمل دو بخش دولتی و تعاونی معرفی می‌کند. در این اصل اشاره به صنایع بزرگ و مادر می‌شود که در اختیار دولت قرار دارد.

این اصل بطور آگاهانه در مقدمه و موخره‌اش دو مطلب اساسی دارد. در مقدمه می‌گوید این تقسیم‌بندی باید براساس برنامه‌ریزی صحیح و منظم استوار باشد و در موخره می‌گوید این تقسیم‌بندی نباید مانع رشد و توسعه کشور شده و زیان جامعه را فراهم سازد. بنابراین قانون اساسی هیچ نوع محدودیتی را برای قانون‌گذار در جهت طراحی نظام قانونی توسعه و گسترش فعالیت‌های اقتصادی ایجاد نکرده است.

از بعد از انقلاب ما برخورد ویژه‌ای با صنعت داشته‌ایم که با قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران شروع می‌شود. این قانون موجب شده است که بخشی از صنایع «دولتی» شده و بخشی هم بامشارکت بانک‌ها اداره شود.

این نوع برخورد باعث شده است که سهم دولت در ارزش افزوده بخش صنعت، که قبل از انقلاب حدود ۶۰ درصد بوده به نزدیک ۸۰ درصد برسد.

اینک اگر نگرش‌های ما به صنعت با توجه به تجربه جهانی و تجارب حاصل در طول ۱۳ سال گذشته، تغییر یافته است، باید آنرا در قوانین خود دقیقاً منعکس کنیم و یک بازنگری اساسی در آنها و در انطباقشان با استراتژیها و فلسفه‌هایمان داشته باشیم.

همانطور که خانم خلعتبری اشاره کردند وقتی

اقتصاد و صنعت ما است و اغلب نادیده گرفته می‌شود و آن تأثیر قوانین حاکم بر اقتصاد و صنعت است، مبحثی را باز کنیم با امید اینکه در آینده کارشناسان و محققان کشور ابعاد مختلف آنرا به بحث و بررسی بگذارند و از این راه کوششی در جهت هماهنگی مقررات ما با نیازهای صنعت و اقتصاد آغاز شود.

بطور کلی وقتی که ما استراتژی‌پیوند با بازارهای جهانی، عبارت دیگر حضور فعال در این بازارها را برگزیدیم، لازم‌اش این است که رفتارها و عملکرد گذشته‌مان را بازنگری کنیم و ببینیم که آیا قوانین و مقررات کشور با این استراتژی همساز هستند یا نه؟ و می‌توانند اجرای هدفهای ما را در آینده تسهیل کنند؟ و اگر نیستند به تنظیم و تدوین قوانین مناسب بپردازیم.

لازمه تدوین هر قانونی این است که ابتدا فلسفه و هدفهای آن تبیین شود و با فلسفه‌ها و استراتژیهای کلی همخوانی داشته باشد، تا براساس آن چارچوب مشخصی برای قانون‌مورد نیاز طراحی شود. طبیعی است اگر این فلسفه‌ها به درستی تدوین نشوند و نیازهای جامعه روشن نشود قوانینی که تنظیم می‌شود با نیازها در تناقض بوده و ما را از هدفی که داشته‌ایم دور می‌کند.

ما امروزه در مسائل صنعت، با این تناقضات زیاد برخورد می‌کنیم و باید کوشش مجدد در جهت رفع آنها بعمل آوریم. ما اصولاً باید بپذیریم که بخش صنعت ما از زمان شکل‌گیری تاکنون، یک بخش وابسته به دولت و سرمایه‌گذاری دولتی بوده است. بنابراین اگر یکی از الزامات پیوند با بازارهای جهانی را، خصوصی شدن صنعت بدانیم در اینصورت باید در فلسفه‌هایمان، دیدگاه‌هایمان و در نتیجه در قوانینمان تجدید نظر کنیم.

ما قبل از انقلاب قوانین متناقض و دست‌وپاگیر زیاد داشتیم و دولت دخالت‌های بی‌شماری بر کار صنعت می‌کرد که من در اینجا وارد بحث این

این دو تغذیه در بخش صنعت ما صورت نگرفته، در نتیجه ساختار صنعتی اقتصادی ایران را وقتی بررسی کنید، می‌بینید که بخش صنعت (کارخانهای)، سهمش در کل تولید ناخالص داخلی اقتصاد ایران در اطراف ۷٪ می‌گردد. بنابراین با اجرای برنامه ۵ ساله، اگر موفق شویم ۳۳/۷ میلیارد دلار هزینه ارزی این بخش را تامین کنیم و سایر تدابیر سیاسی را که در برنامه پیش‌بینی شده اعمال کنیم، تازه در پایان برنامه به یک وضعیتی خواهیم رسید که سهم بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی ایران می‌رسد به چیزی در حدود ۸/۲٪ و شما ملاحظه کنید که این همه بحث و سروصدا که در مورد صنعت وجود دارد، برسر موجودی است که هنوز از خریدنیگی بیرون نیامده است.

بنابراین اقتصاد ایران از نظر صنعتی یک چنین ساختاری دارد. بقیه بخش‌های اقتصاد هم که می‌دانید، مثلاً ۵۰ درصد را که سهم عمده‌ای است، بخش خدمات دارد. پس اقتصاد ما فعلاً یک اقتصاد خدماتی است و نمی‌توان از یک اقتصاد صنعتی حرف زد.

بخش صنعت باید به گونه‌ای توسعه پیدا کند که صادرات داشته باشد و بتواند قسمتی از هزینه ارزی خودش را تامین کند. اما ما به گونه‌ای اداره نکردیم که بتواند صادراتی داشته باشد و لاقلاً روی یک پای خودش بایستد، نمی‌گوییم اتکالی کامل به خودش داشته باشد و چنین چیزی در صنعت ما حالا حالاها مقدور نیست. در رابطه با این وضعیت است که ساختار تولید صنعتی که ما داریم، ساختاری است مصرفی و اگر سرمایه‌گذاری صنایع واسطه‌ای مان به ثمر برسد، در پایان برنامه ۵ ساله می‌توانیم امیدوار باشیم که این ساختار تا حدودی اصلاح شده است، ولی هنوز ساختار عیوبی خواهد داشت. در پایان این برنامه و در صورت رعایت اولویتهای آن، صنایع واسطه‌ای سهم بالایی از تولید صنعتی را به خود اختصاص خواهد داد، ولی صنایع سرمایه‌ای سهم پائینی دارد و اگر الان صنعت ما نیازمند و وابسته به خارج است، به دلیل کم‌کاری‌های چندین ساله‌مان است. این مخلوقی نیست که ما امروز ارز خورش کرده باشیم. صنایع واسطه‌ای که باید تولید صنعتی را تغذیه کنند، ایجاد نکردیم. صنایع سرمایه‌ای که باید احداث می‌شد، احداث نشده و طبیعی است که هیچ قدرت متافیزیکی یا فوق بشری وجود ندارد که بیاید صنعت ما را از این حالت رها بکند، تا ما در بازار جهانی به راحتی بتوانیم حرف بزنیم و نگران فشارها و الزامات بازار جهانی هم نباشیم.

بهشتی: با تفسیری که در موضوع بحث امروزمان پیش آمده فرصتی فراهم گشته است که درباره مسئله مهمی که در حال حاضر گریبانگیر

ما در برنامه‌هایمان برای تامین ارز و تکنولوژی، جلب سرمایه‌های خارجی را مورد نظر قرار می‌دهیم و ورود به بازارهای جهانی را بعنوان یک هدف می‌خواهیم دنبال کنیم، باید قوانین مبهم، مشکل و دست و پاگیر را هم اصلاح کنیم، در مورد همین قانون حفاظت و توسعه صنایع، لازم است به بند «ج» آن اشاره کنیم که مقرر داشته است: کسانی که وام‌های کلان از بانکها برای احداث و توسعه گرفتارند باید با آنها مشارکت انجام شود، ولی وقتی به عملکرد اجرایی این قانون نگاه می‌کنیم می‌بینیم که شرکت‌هایی که حتی وام «اندک» داشته ویا از شرکای خود وام دریافت داشته بودند، نیز مشمول بند ج شدند و از اختیار صاحبان اصلی سهام آن خارج شدند. نکته جالب اینکه مشارکت بانکها با این واحدها براساس قیمت دفتری شرکت انجام شد و حالاً که تصمیم به فروش سهام متعلق به بانکها یادولت گرفته شده براساس قیمت روز سهم بانکها را محاسبه می‌کنند. این مثال نشان می‌دهد که ما شاهد یک تعارض عجیب در تصویب و اجرای این قانون و سیاست‌های اجرایی امروز هستیم.

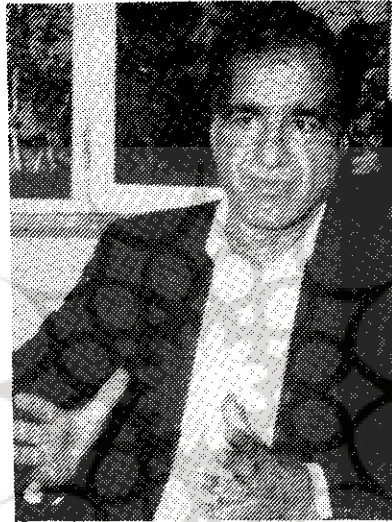
یکی دیگر از قوانین مزاحم که باید درباره آن سخن گفت قانون جدید مالیات‌های مستقیم است که بهیچوجه در راستای سیاست‌های دولت نیست و در آن بین صنعت و دیگر فعالیتها هیچ تفاوتی که حاکی از حمایت از بخش مولد باشد، دیده نمی‌شود به همین علت، قانون برنامه ۵ ساله، طی تبصره‌ای اصلاح این قانون را در جهت جذب سرمایه‌ها به تولید و صنعت مقرر داشته است. بنابراین به رای‌العین مشاهده می‌شود که قانونی که حتی دو سال قبل به تصویب نهائی رسیده باسیاست‌های دولت و برنامه‌های عمرانی سازگار نیست و قوه مقننه و همچنین دولت به این نتیجه رسیده‌اند که باید اصلاحات اساسی در این قانون در راستای موثر کردن کوششهای تولیدی و توسعه بخشهای مولد جامعه صورت پذیرد، اما اگر اصلاح این قانون و نجات واحدهای صنعتی بتاخیر افتد، اثرات منفی قانون در جامعه ماندگار شده و به آسانی قابل ترمیم و زدودن نخواهد بود.

مشابه همین روند را در قانون کار می‌توان مشاهده کرد. قانون کار یکی از مهمترین و اساسی‌ترین قانونها برای تنظیم نیروی انسانی صنعت، چه در بخش دولتی و چه بخش خصوصی است. این قانون در واقع رابطه بین نیروی کار و سرمایه را تعیین می‌کند و میتواند زمینه‌ساز رشد آینده کشور باشد.

صنعت ما از نظر توزیع مهارت و سواد در شرایطی است که باید قانون کار به آن توجه خاص کند، زیرا ۸۰ درصد نیروی انسانی شاغل در صنعت یا بی‌سواد و یا کم‌سواد هستند. از موارد دیگری که قانون کار باید درباره آن به چارچاندیشی بپردازد وضع اشتغال و نرخ بیکاری در کشور است و طبعاً باید سیاست اشتغال بنحوی طراحی شود که مدیران و صاحبان صنایع به جذب بیکاران

واشغال آنان تشویق و تسریع شوند و باخیالی فارغ از نگرانیهای ناشی از بعضی برخورد‌ها، به توسعه و گسترش واحدهای خود بپردازد.

درچنین وضعی قانون کار جدید بدون اینکه به مسئله آموزش و بازآموزی نیروی فعال جامعه که هر ساله تعداد قابل توجهی وارد بازار کار می‌شوند - بهائی درخور بدهد و امکانات تسهیلات و فرصت‌های لازم را برای ارتقاء مهارتها بوجود آورد، بیشترین هدفش را فقط روی تامین مالی نیروی انسانی شاغل گذاشته است.



* بهشتی: وقتی که ما استراتژی حضور فعال در بازارهای جهانی را برگزیدیم، لازمه‌اش این است که رفتارها و عملکردهای گذشته را بازنگری کنیم و ببینیم که آیا قوانین و مقررات کشور با این استراتژی همساز هست یا نه؟

مبحث دیگر، قانون تجارت خارجی است. انحصار تجارت خارجی کشور از سال ۱۳۰۶ در دست دولت بوده ویا لاقلاً دولت سهم عمده‌ای در آن داشته است بعد از انقلاب باتوجه به اصل ۴۴ قانون اساسی تصمیم گرفته می‌شود که قانونی برای آن تنظیم شود. بهمین لحاظ لایحه‌ای تدوین و بتصویب مجلس می‌رسد اما از طرف شورای نگهبان خلاف قانون اساسی و خلاف شرع تشخیص داده می‌شود وراکد می‌ماند و نشان می‌دهد که قابلیت اجرایی ندارد. از آن تاریخ کسی به فکر تنظیم قانون دیگری نیفتاده است، قانونی که بهر حال باید باسیاست‌ها،

استراتژیها، الزامات و مقتضیات کنونی کشور ما سازگار و هم‌آهنگ باشد و در همین جهت می‌بینیم که برای توسعه اختیارات اجرایی دولت مراکز تهیه و توزیع تاسیس می‌شود که مشکلات و تنگناهای بسیاری را بوجود می‌آورد و هرگز نمی‌تواند اهدافی را که در نظر داشته تحقق بخشد.

بهین ترتیب درباره قوانین بانکی هم می‌توان سخن گفت که باتئوریا و فلسفه‌های مورد قبول ما تطبیق نمی‌کنند و با استراتژیهایمان همخوانی ندارند و بالاخره باید به قانون یا مقررات صادرات و واردات اشاره کنیم که هنوز به سامان مورد نظر نرسیده است.

شاید یک رسالت مهمتر و یک وظیفه اساسی‌تر این باشد که به روشن کردن موضوع مالکیت و تعیین حدود و ثغور آن بپردازیم مخصوصاً باتوجه به نقشی که در توسعه مشارکت مردم در فعالیتهای اقتصادی قائلیم.

در این فرصت کوتاه نمی‌توان وارد همه جزئیات شد، ولی نمی‌توان دومشکل اساسی را نادیده گرفت که بهر جهت بر روند پیشرفت اقتصادی، آثار تعیین کننده گذاشته است یکی از این مشکلات وجود قوانینی است که بادیدگاههای دیگری تنظیم شده و بصورت مزاحم و در تضاد با فلسفه‌های جدید توسعه اقتصادی - اجتماعی و پیشرفت صنعت است و دیگری نحوه اجرای قوانین و عوامل اجرایی است که قدرت سازگاری مناسب بادیدگاههای، بجز آنچه که از گذشته در ذهن آنها خانه کرده است، ندارد و بصورت عوامل کندکننده‌ای در برابر هر نوع تغییر در استراتژیها قرار می‌گیرد و آثار آنها را خنثی می‌سازد، که باید با کار فرهنگی عظیمی این نوع تضاد تفکر را از میان برداشت.

عظیمی: اجازه می‌خواهم بحث را از همان نقطه‌ای که آقای اسکویی شروع کردند یعنی دواستراتژی ادغام یا پیوندزایی که مورد اشاره دوستان هم قرار گرفت، شروع کنم. برای شروع نیز می‌خواهم یک نگرش کلی به اقتصادمان داشته باشم و این که بخش صنعت چه جایگاهی در آن پیدا می‌کند، و چه بستری برای نشو و نما این بخش در این اقتصاد فراهم می‌شود. لذا برمی‌گردم به تحلیل خیلی مختصری از اقتصاد خودمان و مشخص کردن جایگاه بخش صنعت در این اقتصاد، ضمناً به این نکته هم توجه داریم که در بررسی اقتصاد ایران مانند هر بررسی علمی دیگر نیازمند چارچوب تئوریک و نظری هستیم تا بتوانیم مسائل را به نحو منسجم و درست بفهمیم.

روشن است که چارچوب اصلی تئوریک ما برای تحلیل اقتصادی کشور از علم اقتصاد می‌آید. این علم به نظر من بیشتر از چند کشف مهم نداشته وبقیه‌اش تفسیر و یافتن مصادیق و گسترش دادن کشفیات است. اولین کشف مهم علم اقتصاد در این رابطه بوده که پی‌گیری نفع



شخصی در شرایط رقابت، جامعه را به ثروت خواهد رساند. ولی علم اقتصاد، باتداوم مطالعات و مشاهدات خود قانونمندی دومی را نیز کشف کرد که «ثروتمندی جامعه» الزاماً به معنی ثروتمندی اکثریت آحاد آن نیست. به علاوه که در مطالعات اقتصادی روشن شد که «پی گیری نفع شخصی در شرایط رقابت» در عین حال بحرانهای فراوان اقتصادی را نیز بدنبال دارد. تمام کوشش علم اقتصاد بر این نکته استوار است که با کشف قانونمندیهای اصلی حرکت اقتصادی، در هدایت جامعه موثر باشد و از فقر و عقبماندگی جلوگیری کند.

اما در مورد اولین کشف علم اقتصاد، نکته این است که علم اقتصادی را با این فرض شروع می کنند که انسان در خرید و فروش (و فقط در خرید و فروش و نه در تمام امور زندگی) بدنبال نفع شخصی است. انسان سعی دارد از آن بخرد و گران بفروشد و سود بیشتری از معاملات خود ببرد. حال در تحلیل این رفتار، علم اقتصاد می گوید که اگر شرایط رقابت وجود داشته باشد و انسانها (که من آنها را فعلاً به انسانهای سرمایه گذار محدود می کنم) دنبال نقش اصلی خود باشند (یعنی دنبال حداکثر کردن سود) جامعه ثروتمند خواهد شد.

مکانیزمهای این عمل هم خیلی ساده است. دنیای رقابت به هیچ سرمایه گذاری اجازه نمی دهد که روی قیمت اثر بگذارد. اگر چه سرمایه گذار دنبال نفع شخصی خود می باشد اما نه می تواند قیمت را بالا ببرد و نه می تواند پایین بیاورد. بنابراین چه می تواند بکند؟ تنها راهش این است که دنبال نوآوری و پیشرفت فنی برود.

او می داند که در دنیای رقابت دیگرانی هم هستند که مثل او فکر می کنند و دنبال راههایی برای کسب سود هستند. بنابراین در صدد برمی آید که با ابداع روش های جدید، تولید بیشتر با هزینه کمتر به جامعه بدهد و این روش جامعه را ثروتمند می کند. این کشف اولیه اساسی علم اقتصاد همچنان به قوت خود باقی است و سایر مسایل این کشف را تکمیل کرده است. مثلاً یک کشف تکمیلی این است که در

دنیای رقابت، بازار کار اهمیت زیادی دارد. چرا که در شرایط افزایش ساختاری عرضه کار بر تقاضای آن اگر رقابت در این بازار به کار گرفته شود مزد به حداقل معیشت و کمتر از آن کاهش می یابد. در عین حال این امر به گسترش مرگ و میر و افزایش رنج و سختی مردم می انجامد. مردم ماشین نیستند. وقتی گرفتار این مصیبتها شدند یک نوع عکس العمل آنها، ایجاد بی ثباتی سیاسی است و یا عکس العملهای دیگری دارند و بهر حال این امر مشکلات اجتماعی-سیاسی ایجاد می کند و تولید هم در این راستا دچار لطمه می شود.



*** عظیمی: دوران تحول و گذر، دوران عدم تعادلها، تب و تابها، دوران سختیها و در عین حال دوران امید و آرزو است. دوران تحول دورانی است که شدیداً نیازمند هدایت و اداره است.**

اما این مسایل مربوط به علم اقتصاد در قرن نوزده میلادی است که من از آن می گذرم و فقط اشاره می کنم که در اثر مسایل گسوناگون، اقتصاددانها که انتظار داشتند تعادل، «میکرو» به تعادل «ماکرو» تبدیل شود، دریافته اند که تعادل میکرو الزاماً به تعادل ماکرو تبدیل نمی شود و این شاید دومین کشف مهم علم اقتصاد باشد که بر اثر آن شاخه از علم اقتصاد تحت عنوان اقتصاد کلان جدا می شود و برای خودش حوزه، مستغیرها و محققان خاصی پیدامی کند که کار را دنبال کرده و می کنند.

در دنباله بحث علم اقتصاد، مسئله توسعه نیافتگی مطرح می شود که به کشور ما هم مربوط است. چون تا پیش از جنگ جهانی دوم به کشورهای مثل ما به این دید نگاه می کردند که تامین کننده برخی مواد هستند، اما پس از جنگ دوم جهانی مسایلی مثل استقلال سیاسی اکثر کشورهای عقبمانده، جنگ سرد بین شرق و غرب و غیره مطرح شد و

و این مسائل باعث شد توجه بیشتری به تحلیل علل عقب ماندن اقتصادی جوامعی مانند ما بشود و به این ترتیب شاخه جدید و جوانتر علم اقتصاد تحت عنوان اقتصاد توسعه رونق گرفت. جالب است که توجه کنیم که علم اقتصاد با یک کتاب شروع می شود به نام «ثروت ملل» و بررسی این نکته که چگونه ملتها ثروتمند می شوند. پس از حدود صد و پنجاه سال اقتصاد توسعه با یک کتاب دیگر به نام «فقر ملل» رونق می گیرد و در این کتاب بررسی می شود که چطور ملتها فقیر باقی می مانند.

بهر حال بحثهای اقتصاد توسعه که می کوشد تا چارچوب نظری درک و فهم قانونمندیهای حرکت اقتصادی کشورهایی نظیر ایران را روشن نماید، عمدتاً از دوران پس از جنگ جهانی دوم شروع می شود. در این شاخه از علم اقتصاد مشخص می شود که قوانین اقتصادی کشف شده قبلی اکثراً ناظر بر شرایط خاصی هستند و باید قوانینمندیهای تعمیم یافته ای بدست آورد که

بتواند بصورت حالت خاص، وضعیت متفاوت هر دودسته کشورهای عقب مانده و توسعه یافته را تبیین نماید. بخصوص که کشورهای توسعه نیافته با مسایلی جدی و متضادی با دورانهای اولیه توسعه نیافتگی کشورهای صنعتی مواجهند. مثلاً یکی از مسایل جدی برای کشورهای توسعه نیافته مسئله سلطه اقتصادی است که باید دید وقتی سلطه اتفاق افتاد، قانونمندی در کشور تحت سلطه چگونه است؟ مثالی دیگر از مسائل جدی و جدید برای اقتصادهایی همانند ما، مسئله زمان است. به این معنی که یکی از مسایل مهمی که کشورهای توسعه نیافته دنبال آن هستند این است که از چه راههایی زمان رسیدن به توسعه را کوتاه کنند، لذا زمان برایشان فوق العاده مهم است. این جاست که تئوری وارد این میدان می شود که این بحث را هم یک جوری سرو سامان بدهد. لذا علم اقتصاد توسعه که فراهم کننده چهارچوب نظری درک مسائل اقتصادی کشوری مانند ما است، در حقیقت قانونمندیهای تعمیم یافته علم اقتصاد است که چند نکته تازه را در تحلیلها وارد کرده و به قانونمندیهایی برای حرکت اقتصادی ما رسیده است.

در بررسیهای علم اقتصاد توسعه است که مفهوم اصلی و اساسی اقتصادی روشن گردیده است. این علم به ما می گوید که توسعه اقتصادی «تغییر و تحول در مبانی علمی-فنی تولید است.»

این علم به ما می گوید که توجه خود را به «روشها» و «فنون» تولید معطوف کنید، افزایش کمیت تولید به دنبال این توسعه بدست خواهد آمد. این علم به ما می گوید آنقدر روی اینکه کشاورزی مهم تر است یا صنعت دقت صرف نکنید، اگر کشاورزی می کنید، اگر کارآفرین و صنعت گرهستید، اگر در بخش خدمات می باشید، در هر جا که هستید، سعی کنید «شیوههای گذشته» و «سننی» تولید را متحول کنید به یک عبارت جامعه را مدرن کنید و با مدرن کردن خواهید دید که عمده مشکلات و مسائل اقتصادی

شما حل و فصل می‌شود.

لذا این علم می‌گوید که مهم‌ترین مطلب در کسب توسعه اقتصادی درک و فهم این نکته است که مفهوم توسعه بر می‌گردد به یک گذر تاریخی که برای کشور ما مانند کشورهای توسعه نیافته بسیار مهم است. به عبارت دیگر ما در جهان ۲ دسته کشور داریم: یکی کشورهایی که توسعه یافته‌اند، یعنی دوران قبلی تاریخی را پشت سر گذاشته و به دوران مدرن رسیده‌اند. دسته دیگر کشورهایی هستند که اگرچه در دوران قبلی نمانده و به اجبار از آن دوره بیرون آمده‌اند، ولی هنوز نتوانسته‌اند وارد دنیای مدرن بشوند. این کشورها به اصطلاح در حال گذر (TRANSITIONAL) هستند، ولی این گذر حتماً گذر توسعه‌ای نیست و ممکن است عکس آن هم باشد.

گاهی به نظر می‌رسد که بحث کشورهای مثل کشور ما، بحث یک تولد و زایش است که بحران دارد، درازد و سختی دارد به علاوه که متأسفانه، تولد همیشه هم به زندگی نمی‌انجامد بلکه گاهی نیز مرگ به دنبال دارد. این داستان تحول از هر مرحله‌ای به مرحله دیگر است که حتی در مورد انسان هم کلاً در تحول از جوانی به میانسالی، از میانسالی به پیری و غیره مصداق دارد. نکته اساسی این است که «دوران تحول»، «دوران گذر»، «دوران عدم تعادل‌ها»، «دوران تب و تاب‌ها»، «دوران سختی‌ها» و در عین حال «دوران امید و آرزو است». ضمناً «دوران تحول» دورانی است که بشدت نیازمند «هدایت» و اداره است. لذا اقتصادی مثل اقتصاد ایران هم که کشوری در حال گذر است دچار عدم تعادل و بحران است.

بنابراین بهتر است به جای اینکه صرفاً از دید ادغام یا گسستن پیوند به مسایل صنعت ایران نگاه کنیم، از این زاویه ببینیم که مسائل اقتصاد و مسائل صنعت کشور چیست. در اینجا باید توجه داشت که در این دوران گذر، صنعت به معنی مدرن کردن در کشور متولد می‌شود و نوزاد است. این نوزاد حمایت می‌خواهد، هدایت می‌خواهد. گاهی نیازمند لطف و تشویق است و گاهی نیازمند سخت‌گیری و تنبیه. ولی بهر حال همیشه و همه جا نیازمند «عشق و محبت» است. باید آن را فهمید و دوستش داشت. نه اینکه از این نوزاد چند روزه انتظار داشت که از همین الان عصای دست از کارافتادگی اقتصاد ما باشد و مثلاً در برخورد با کشورهای توسعه یافته به کمک ما بیاید. کجا دیده شده که پدری نوزادش را باقنداقه و گهواره به صحنه جنگ زورمندان قدری ببرد به امید آنکه این نوزاد همه این بلاها و مصائب را از پدر دور کند. به واقع وقتی صنعت کشور در حال گذر را بدون «عشق و محبت» مورد بحث به مصاف در بازار رقابت می‌کشیم، جز بردن نوزاد گهواره‌ای به مصاف دیوسپیدشانه‌نامه کاری نکرده‌ایم. اما هدایت و حمایت این نوزاد، یعنی

صنعت در دوران گذر مستلزم چیست؟ این حمایت و عشق و محبت مستلزم فراهم کردن مجموعه استراتژیهای توسعه‌ای و بکارگیری این استراتژی است. این استراتژیها باید حداقل دارای ۵ بخش زیرین باشد:

۱- فرهنگ مناسب که بدون تحول فرهنگی، گذر موفقیت‌آمیز امکان ندارد.

۲- تحولات آموزشی.

۳- انباشت سرمایه.

۴- نظام مناسب اقتصادی.

۵- کوشش در حفظ ثبات کلیت این نظام.

این عوامل باید به صورت یک سیستم باهم تلفیق شوند، تا گذر تاریخی اتفاق بیفتد و بتدریج که این گذر با موفقیت و سلامتی پیش برود، بخش صنعتی کشور از حالت نوزادی خارج می‌شود و آهسته آهسته به جوانی پر انرژی، متحرک و قدرتمند تبدیل می‌شود. آنوقت این بخش صنعت از کشور ارز نخواهد خواست، بلکه ارز آور خواهد بود. آنوقت این صنعت وابسته نخواهد بود، بلکه بنیان سلامت، خوداتکائی و استقلال کشور خواهد بود. اما اینهمه مستلزم حرکت منجمد جامعه در مسیر توسعه اقتصادی است. برای حرکت توسعه‌ای است که متوجه می‌شویم که باید فرهنگ جامعه را با تکیه بر آموزشهای ابتدائی متحول کنیم. در مدارس به انسانهایمان که بزرگترین سرمایه‌های ارزش نظم، ارزش احترام به دیگران، ارزش علم چیست و چگونه باید انسانی شایسته برای سازندگی جامعه شد. اگر این انسان در مدارس ابتدائی و راهنمایی ما «پرورده» شد آنوقت مشکل مدیر و کارگر... در صنعت حل و صنعت شکوفا خواهد شد. حمایت از صنعت صرفاً دادن سوبسید و ارز ارزان نیست. مهم‌ترین حمایت این است که مردم را با فرهنگی بار بیاوریم که یار و مددکار صنعت باشند. علاوه بر مسائل فرهنگی، مسائل آموزشی و به‌ویژه آموزشهای فنی و حرفه‌ای برای حرکت توسعه اقتصادی و برای حمایت از نوزاد توسعه یعنی صنعت الزامی است و یا انجام سرمایه‌گذارهای زیربنائی اقتصادی مانند شبکه‌های ارتباطی شبکه‌های تحقیقاتی، شبکه‌های انرژی و... بدیهی است که مجموعه استراتژیهای توسعه بسیار مفصل‌تر از نکاتی است که در فوق به اجمال اشاره شد. اما همین قدر هم باید روشن کرده باشد که «صنعت در مرحله گذر» به چه معنی است، چه حمایتی می‌خواهد و چرا حمایت می‌خواهد. این بحث باید روشن کرده باشد که احتمالاً مسئله اصلی در سیاست‌های ادغام یا پیوند زدائی نیست. مسئله اصلی در این نکته نهفته است که باید به درون اقتصاد و توانمندی آن با دقت توجه کرد و به هدایت اقتصاد با وسواس مشغول شد. گاهی انسان تعجب می‌کند که چقدر بی‌حوصله و کج‌دقت هستیم. مثلاً می‌شنویم که «آخر تاکی باید از صنعت حمایت کنیم». این صنعت بدرد

نمی‌خورد و باید رقابت را مطرح کنیم... دقت نمی‌شود که باید تازمانی از صنعت حمایت کنید که کشور در مرحله گذر است، تازمانی باید از صنعت حمایت کنید که کشور توسعه نیافته است. ولی حمایت به معنی دادن ارز ارزان یا اعتبار بانکی ارزان نیست. مهم‌ترین حمایتها ایجاد جو، و پرورش فرهنگی مناسب، فراهم کردن نیروهای تخصصی لازم، فراهم کردن سرمایه‌گذارهای زیربنائی ضروری و ایجاد نظام مناسب اقتصادی است. به این ترتیب اگر درک کنیم که صنعت ما از دوران گذر ما جدا نیست، بسیاری از مسائل صنعت را حل کرده‌ایم. در عین حال دقت کنیم که ایران فرآیند توسعه خود را خیلی دیر شروع کرده و ضمناً چون صاحب نفت و عقب مانده بود، رشد جمعیتی قابل توجهی هم داشته است. بعلاوه که موقعیت ایران به دلایل متعدد و در تمام دوران مدرن تاریخ بشری استراتژیک بوده و لذا همیشه ما مجبور بوده‌ایم که یک جورى بانظام جهانی زندگی کنیم، نظامی که خودش هم مدام در حال تحول بوده است. مشخص است که فرآیند گذر ایران باتوجه به نکات فوق بسیار پیچیده است. ولی قطعاً می‌توانیم این فرآیند را با موفقیت سپری کنیم هرچه به نظر می‌رسد که زمانی که برای توسعه اقتصادی کشور برایمان مانده است بیش از ۳۰ یا ۴۰ سال نیست و این امر حساسیت مسئله را بیشتر می‌کند که در اینجا حوصله و فرصت وارد شدن به بحث تفصیلی متوارد بالا وجود ندارد. ولی تاکید می‌کنم که مشکلات صنعت و به همین صورت امکانات صنعتی شدن کشور را نباید در مجموعه مسائل فوق ملاحظه کرد از این نظر باید گفت که مثلاً بدون حل و فصل مشکلات تحصیلات ابتدائی کشور، مشکل صنعت قابل حل نیست، بدون گسترش وسیع آموزش فنی و حرفه‌ای و بدون تقویت بنیان‌های پژوهشی، مشکلات صنعت قابل حل نیست. بدون ایجاد شبکه‌های وسیع ارتباطی و انرژی مشکلات صنعت قابل حل و فصل نیست... در همین چهارچوب است که انسان می‌فهمد دادن یا ندادن ارز نیست که مسائل بنیانی صنعت کشور را حل و فصل خواهد کرد. به عبارت دیگر مسایلی از قبیل تزیق ارز یا میزان صادرات و واردات، صنعت کشور را نجات نخواهد داد. البته این مسائل به صورت داروهای مسکن بی‌تأثیر نیست اما مدرن شدن جامعه است که صنعت را نجات خواهد داد و صنعتی شدن جامعه است که صنعت را نجات خواهد داد.

بنابراین صنعت را باید در یک مجموعه استراتژیک دید و از این زاویه است که مشکلات صنعت هم قابل حل است. البته همانطور که گفتیم مسایل دیگر هم که اشاره شد قابل توجه هستند اما اساسی نیستند. □